

B.A. (Part-I) Examination
PERSIAN LITERATURE
(Literature of Classical Languages)

Time : Three Hours]

[Maximum Marks : 100

- یادداشت : (۱) همه پرسش‌ها لازمند۔
(۲) پاسخ‌ها بزبان فارسی یا اردو یا انگلیسی می‌توانید بنویسید۔

سوال نمبر۔ (A) از اقتباس‌های زیر دو تا را توضیح بد دهید :— 15

(الف) از قضا و وزیر شاه نیز دختری زیبا داشت که بیماری آبله دیدگانش را تپاه ساخته بود۔ از خیر خواست که چشم دخترش را در مان کند۔ خیر با داروی شفا بخش خود چشم آن دختر زیبا را بینا کرد۔ پس از آن خیر از نزدیکان شاه شد و هر روز بر جاهش افزوده می‌گشت تا آنکه پس از مرگ شاه بر تخت شاهی نشست۔ اتفاقاً روزی با همراهمان برای گردش به باغی می‌رفت، در راه شتر را دید، او را شناخت و فرمان داد که در حال فراغت او را به نزدش ببرند۔ چوپان، که از ملا زمان او بود، شمشیر بدست، شتر را نزد شاه برد۔ شاه نامش را پرسید۔ گفت: با منم "بشر" است۔

(ب) در زمان قدیم پادشاهی بود شکار دوست که پیوسته به قصد صید اسب می‌تاخت و کمند در گردن شکاری انداخت۔ این پادشاه بازی داشت که به یک پرداز پرندگان را از آسمان فرود می‌آورد۔ شاه این بازی را عظیم دوست داشت و پیوسته به دست خود او را تربیت می‌کرد۔ اتفاقاً ملوک روزی آن بازی را بر دست گرفته به شکار رفته بود۔ آهویی از پیش او گذشت و ملک از شدت شغف از پی اومی تاختند، اما ملک چنان تندی راند که باد به گرد او نمی‌رسید۔

(ج) روزی از روزها از دور سیاهی پدید شد، به سوی او رفتیم، دیدیم اسبی است بزرگ، چون او نزدیک شدم شبیه ای بلند زد که از آن ترسیدم، ناگاه مردی از زیر زمین درآمد و با ننگ بر من زد و گفت: کیستی و از کجایی؟ گفتم من مردی غریبم، با جمعی از یاران خود به دریا افتادم و خدای تعالی مرا نجات داد۔ مرد آستین من گرفت و گفت: با من بیا۔ مرا با خود سردابی بردوانه آنجا به بخانه بزرگی که در زیر زمین بود فتم، برایم خوردنی آورد۔ بقدر کفایت خوردم و ماجرای خویش تفصیل باز گفتم: از قصه من عجب آمدش، و گفت: من نگهبان رمه‌های ملک مرجان هستم، اکنون ترا به سوی ملک می‌برم تا شهر را تفرج کنی۔ و از آنجا به شهر خود باز گردی۔

5 (B) پاسخ یکی از سوالات زیر بنویسید :—

- (۱) درباره زندگی گاندھی را جملاً بنویسید۔
(۲) خلاصه حکایت نصرت اهل ایمان بنویسید۔
(۳) چه اسباب بود که اعرابی بسوی بغداد رفته بود؟

- (۱) جان من از آرام رفت! آرام جان من کجا
ہجرم نشان قند شد، قند نشان من کجا
- (۲) فلک باکس دل یکتا ندارد
ز صید دیدہ یکی بیجا ندارد
- (۳) شعی کرم بہ بہستان نالہ درد
رہا کردند مرغان آشیانہا
- (۴) آمد بہار مشکدم، سنبل و مید و لالہ ہم
سبزہ بہ صحرا زد قدم، سرد روان من کجا
- (۵) ای صاحب کرامت شکرانہ سلامت
روز تفتدی کن درویش بیوا را
- (۶) نصیحت گوش کن جانان کہ از جان دوست تر دارد
جو انان سعادت مند پن پیر دانا را
- (۷) ہر کسی روز ہی می طلبد از ایام
مشکل اینست کہ ہر روز بتری بینم
- (۸) بیچ رحمی نہ برادر بہ برادر دارد
بیچ شفقت نہ پدر را بہ پسر می بینم

- (۱) گربی شہادت از در عشقت روان کنند
تغ کرشمہ و دل نا مہربان نخواہ
گر مژدہ وصال رسد در زمان بگیری
و ز بعد مرگ اگر برسد دوست بان نخواہ

ملاوس ہمتی سر منقار تیز کن
 یعنی کہ بال و پر بکن و سایبان خواہ
 مجلس بنوحہ گرم کن از نی نوا مجوی
 نخبز بسینہ تیز کن از کس فسان خواہ

(۲) گر یک شمی ز چشم تو خود را نہان کنیم
 چون روز روشن است کہ فردا چه میکنی؟
 جایی کہ ہست سوزن و آمادہ نیست نخ
 با این گزاف و لاف در آنجا چه میکنی؟
 خود بین چنان شدی کہ ندیدی مرا بچشم
 پیش ہزار دیدہ بینا چه میکنی؟
 پندار من ضعیفم و ناچیز و ناتوان
 بی اتحاد من تو توانا چه میکنی؟

(۳) از سوختن خویش ہی زاریم د گریم
 آنرا کہ بسو زند چومن گریہ کند زار
 خندید بر او شعلہ کہ از دست کہ نالی
 ناچیزی تو کرد بدین گونہ تورا خوار
 آن شاخ کہ سر بر کشد و میوہ نیارد
 فرجام بجز سوختنش نیست سزاوار
 امروز سر افزای دی را بہتری نیست
 می باید از امسال سخن راندہ از پار

- سوال نمبر ۳۔ (A) یکی از زیرین یادداشت کوتاہ بنویسید:—
 10 (۱) سبک خراسانی (۲) سبک عراقی
 10 (B) یکی از احوال و ویژگی شاعران زیر بنویسید:—
 (۱) فرخی سیستانی (۲) حافظ شیرازی (۳) امیر خسرو (۴) عبدالرحمن جامی

سوال نمبر ۴۔ (A) کی از اقتباس ہای زیر ترجمہ بکنید: — 10

(الف) چون منی ماجرا و احوال از او شنید دلش بر او بسوخت، گفت: ”ای آزاد مرد ہمہ امید ہا از پس نومیدی است، دل در خدای عزوجل بندتا کار بندگان راست آرد۔“ پس اورا گفت: ”مراد این دید دوستی است آزاد مرد و مہمان دوست، من بہ مہمان اومی روم و مرا با تو خوش افتادہ است۔ مساعدت کن تا امروز و امشب بہ خانہ آن دوست باشیم تا فردا چہ پدید آید۔“ و اورا بردتا بہ خانہ آن دوست و ما حاضر آنچہ آورد بخوردند۔ منی در خانہ شد و این حال بر کاغذ نوشت و بہ مردی روستایی داد و گفت: ”بہ در سرائی عضد الدولہ روفلان خادم را بخوان و این نوشتہ بدو کہ فلانی فرستادہ است، باید کہ در حال برسانی۔“ خادم در وقت بہ عضد الدولہ رسانید۔

(ب) چون پادشاہ بہ ملک جمشید محبت تمام داشت، وزیر بد نہاد با خود گفت کہ: این پسر عن قریب مرا بہ کشتن می دہد، باید کہ کار اورا بسازم۔ وقتی فرصت یافتہ بہ عرض رسانید کہ بعضی از امر اقتصاد آن دارند کہ شمار از تخت بہ زیر آورند و ملک جمشید را پادشاہ کنند۔ پادشاہ غضبناک شد۔ روز دیگر بہ ملک جمشید گفت: ای ملک جمشید، تو جوان خوبی ہستی، من نمی خواہم ترا بکشم۔ بر خیز و از مملکت من بیرون رو۔ ملک جمشید از دیدگان خون فشاند و گفت: شاہا، از این بندہ چہ گناہی سرزودہ کہ باعث رنجش خاطر شاہ شدہ است؟ پادشاہ گفت: ای ملک جمشید، تو بیچ گناہ نداری اما خاطر من چنین می خواہد۔

(B) پاسخ کی از پرسش ہای زیر بنویسید: — 10

(۱) پادشاہ عضد الدولہ خیانت قاضی را بطور آشکار کرد۔

(۲) داستان از دواج کردن ملک جمشید و پری را مفصل بنویسید۔

سوال نمبر ۵۔ (الف) از مفردات زیر دو تا را جمع بنویسید: — 1

(۱) گل (۲) فرزند (۳) کشتی (۴) ماہی

(ب) بزبان فارسی ترجمہ بکنید (بیچ دو): — 2

(۱) سبز پتہ (۲) خوش رنگ پھول (۳) میر بہمن (۴) تدبیر کرنا

(ج) تعریف اضافت توضیحی را بنویسید و مثال بدہید۔ 2

(د) گردان بکنید (بیچ چہار): — 10

(۱) ماضی مطلق (مصدر: شنیدن)

(۲) ماضی قریب (مصدر: دادن)

(۳) زمانہ حال (مصدر: آمدن)

(۴) زمانہ مستقبل (مصدر: دیدن)

(۵) ماضی بعید (مصدر: گفتن)

(۶) ماضی استمراری (مصدر: نشستن)